

عوامل مؤثر در ادغام مهاجران

یک بررسی مقایسه‌ای بین‌المللی: مایرون وینر

ترجمه دکتر منصور حقیقتیان^۱

چکیده

در دنیای معاصر، تعداد بسیار زیادی از انسان‌ها به امید بهبود بخشیدن وضعیت خود یا فرزندان خویش از موطن خود به جاهای دیگر مهاجرت می‌کنند. مساله ادغام مهاجران در محل جدید و اینکه آنها چگونه می‌توانند خود را با شرایط محیط تازه سازگار کنند، اینکه مهاجران و مخصوصاً فرزندان آنها از چه حقوق و مزایایی در این مکان برخوردار خواهند بود، از مسائل بسیار مهم علوم اجتماعی می‌باشند. در این مقاله به سه دسته از عوامل مؤثر بر سازگاری مهاجران تاکید شده است:

۱- نوع دیدگاه کشور میزبان به مهاجران

۲- تمایل مهاجران به سازگار شدن و پذیرش هویت جدید

۳- بازبودن بازار کار به صورتی که به مهاجران توانمند اجازه بالا رفتن از نردبان ترقی را

بدهد

واژگان کلیدی

مهاجران - سازگاری - هویت جدید - نگرش جامعه میزبان - ساختار بازار کار

۱- عضو هیئت علمی و معاون آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نهاجان

مقدمه

این مقاله به شناسایی و معرفی عواملی می پردازد که «مهاجران» را در جامعه های پیشرفته صنعتی جذب^۱ می نماید؛ به ویژه رابطه بین مهاجران با جمعیت بومی^۲. آیا این روابط انسانی است یا خصمانه؟ و سیاست دولت ها چه اثراتی در این راستا دارد؟ در این باره به سه عامل اساسی می توان اشاره کرد.

۱- تمایل جوامع (صنعتی) به جذب و هضم مهاجران، ۲- پایبندی مهاجران به جامعه جدیدشان، ۳- ساختار بازار کار

کشورهای مهاجرپذیر دارای قراردادهای اجتماعی هستند، که مهاجران براساس این قراردادها می توانند وارد آن کشور شوند. همین مقررات و قراردادهای اجتماعی است که تعیین کننده وظایف و انتظارات متقابل می باشد. پیش از بررسی و بحث درباره این مقررات و قراردادهای اجتماعی، اجازه دهید برخی سوالات و واقعیات را مطرح کنیم:

آیا می توان از مهاجران مکزیکی، افراد امریکایی ساخت؟ از روسی ها، اسرائیلی؛ از الجزایری ها، فرانسوی؛ از ترکیه ای ها، آلمانی، از کره ای ها، ژاپنی؛ از چینی ها، استرالیایی، و از بنگلادشی ها، انگلیسی؟

طرح این سوال ها نشان می دهد که چه تغییرات شگفتی در ترکیب جمعیتی بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی رخ داده و پدیده تغییر هویت ملی تا چه اندازه پیچیده است؟ در نیمه

1- "Determinants of Immigrant Integration : An International Comparative Analysis" by Myron Weiner, in Immigration and Integration in Post - industrial Societies : Theoretical Analysis and policy - Related Research. Edited by Naomi Carmon. Mac Millan Press Ltd. 1996

2- Native Population

دوم قرن بیست تعداد بسیاری از مردم کشورهای جهان سوم به ممالک پیشرفته صنعتی نقل مکان کرده‌اند. همچنین عده بیشماری، در دوره بعد از جنگ سرد^۱، از یک کشور اروپایی به کشور دیگری در همین قاره مهاجرت نموده‌اند. کشورهای اروپای غربی دارای شانزده میلیون نفر مهاجر هستند که عمدتاً از شمال آفریقا، خاورمیانه و آسیا، شرق و جنوب اروپا هستند. ایالات متحده آمریکا دارای بیست و یک میلیون نفر مهاجر می‌باشد، (هشت درصد کل جمعیت) و سالانه حدود هفتصد و پنجاه هزار نفر مهاجر جدید به این کشور سرازیر می‌گردد. تقریباً یک چهارم از جمعیت استرالیا، و پانزده درصد از مردم کانادا متولدین خارج می‌باشند. حتی ژاپن که شاید همگون‌ترین کشورهای توسعه یافته می‌باشد، دارای یک میلیون و دویست هزار مهاجر است، که از این تعداد هفتصد هزارشان کره‌ای هستند.

چگونگی جذب، یکی کردن^۲ و هضم^۳ (کلمات خود حکایت از پیچیدگی، ابهام و اختلاف نظر می‌کنند) مهاجران و پناهندگان مساله مهمی را در کشورهای مهاجرپذیر ایجاد نموده است. مهاجرت و جابه‌جایی مردم در این ممالک همراه است با تعداد بسیار زیادی از واژه‌ها و کلمات که برای بیان تنوع و پیچیدگی مسایل مهاجران بکار برده می‌شوند، هر کشور نیز واژه‌های منحصر به فردی به وجود آورده است. در کشور آلمان، پس از ایجاد دیوار برلین در سال ۱۹۶۱ و پیش از اتحاد دو آلمان، به کسانی که از آلمان شرقی به غربی گریخته بودند، آسیدلر^۴

1- Cold – Warera

2- Incorporate, integrate

3- Assimilate

4- Aussiedler

اطلاق می‌شود. به افراد آلمانی نژادی که از لهستان، رومانی و روسیه آمدند آس لندر^۱ یا مهاجرین گفته می‌شود. گاس تار بایتر^۲ اتباع غیر آلمانی می‌باشند که شامل کارگران و میهمانان می‌شوند. (Peck, 1992). قانون ۱۹۸۱ ملیت انگلستان^۳ بین شهروندان انگلیسی و شهروندان سرزمین‌های وابسته به انگلستان و خارجی‌های مقیم آن کشور تمایز قائل می‌شود. این قانون همچنین بین دو نوع مهاجرت: محدود^۴ (با حق اقامت گزیدن)، و غیرمحدود^۵ تفاوت قائل می‌شود. (Dummet and nicol, 1990) ایالات متحده آمریکا، پناهندگان را به چند طریق می‌پذیرد. عده‌ای را بعنوان مهاجر، و بقیه را بعنوان «حفاظت شده موقت» (TSP) و یا عزیمت داوطلبانه (EDV) و یا دارندگان کارت «سبز» که حق ماندن و بومی شدن دارند. کشورهای صنعتی دارای تعدادی مهاجر غیرقانونی هستند، که در آمریکا به مهاجران فاقد مدرک معروفند. تمام این واژه‌ها و اصطلاحات جدید (برای نمونه به سه کشور اشاره شد) دارای اهمیت فراوانی است، زیرا هر یک دارای معنی و مفهوم خاصی است که هر کدام در جای خود کاربرد جداگانه‌ای دارد. از نحوه پذیرش مهاجر که دارای اقامت دایم است یا موقت، آیا فرزندان می‌توانند جزء شهروندان آن کشور درآیند یا نه، رفتار دولت و مردم بومی با آنان چگونه است و آنان را چگونه می‌نگرند؟ این واژه‌های جدید، شاخصی هستند از قراردادهای اجتماعی بین دولت‌ها و کسانی که درون کشور پذیرفته می‌شوند.

1- Auslander

2- Gastarbeiter

3- British nationality Act of 1981

4- Partial

5- non - Partial

قراردادهایی که رابطه بین مهاجران و کشورهای میزبان را شکل داده، از مهمترین عوامل توصیف کننده تنوع ظرفیت جوامع در جذب مهاجر می‌باشند. این قراردادهای اجتماعی در مقررات پذیرش مهاجر و سیاست‌های بعدی که به وسیله دولت‌ها درباره آنان اتخاذ و اعمال می‌گردد نهفته است. بنابراین ما می‌توانیم بین سیاست‌های مهاجرت و سیاست‌های مهاجرها تمایز قائل شویم. نوع نخست به سیاست‌هایی که با پذیرش سرو کار دارد اشاره می‌کند و نوع دوم به نحوه رفتار با مهاجران، زمانی که آنان وارد کشور شده‌اند.

این بررسی به سه عامل (فاکتور) که رابطه بین مهاجران و جمعیت بومی کشورهای صنعتی را تحت تاثیر قرار می‌دهد، اشاره می‌کند. این عوامل در ایجاد مقررات مربوط به مهاجرت و اینکه آیا این سیاست‌ها در تسهیل ادغام مهاجران موفق است یا خیر، بسیار موثر هستند. اولین عامل اینکه آیا جامعه مایل به استحاله مهاجران است، و در این راستا قوانینی را وضع می‌کند که به مهاجران و فرزندان‌شان همان موقعیت قانونی را بدهد که به جمعیت بومی کشور می‌دهد. دومین عامل تمایل مهاجران به پذیرش عضویت (جدید) و هویت جدید از نظر قانون می‌باشد. سومین عامل ساختار بازار کار است که مهاجران را قادر به یافتن پایگاه اقتصادی می‌نماید، پایگاهی که آنان را از اتکای زیاد روی خدمات اجتماعی کشور آزاد کند. ما در باره هر کدام از این موارد به ترتیب بحث می‌کنیم.

پیش از ورود در این بحث لازم است به دو نکته اشاره کنیم:

نخست اینکه روابط مطرح شده در اینجا بین بعضی از سیاست‌ها و پی‌آمدها، باید بعنوان فرضیه مورد نظر قرار گیرد، نه یافته‌های تحقیقی. شواهد مقایسه‌ای کافی برای نشان دادن اینکه آنها (رابطه بین سیاست‌ها و پی‌آمدها) موجه هستند وجود دارد (روابط قابل اثبات نیستند).

دومین نکته اینکه حتی وقتی چنین رابطه‌ای بین یک سیاست و یک پی‌آمد برقرار شد ، فرد باید در به‌کارگیری آن یافته‌ها محتاط باشد. فرآیند استحاله ، از جامعه‌ای به جامعه دیگر به اندازه‌ای متفاوت است که انتقال «درس‌های» سیاستی فقط با مقداری خطرپذیری (ریسک) می‌تواند انجام گیرد. سیاستهای مربوط به شهروندی برای کشورها یکسان نیست. مثلاً آنچه برای ایالات متحده آمریکا قابل قبول است ممکن است برای کشورهای آلمان ، فرانسه و ژاپن قابل قبول نباشد.

برخورد جوامعی که دارای قومیت ناهمگون هستند ، با استحاله مهاجران در مقایسه با جوامع دارای قومیت همگون کاملاً متفاوت می‌باشد. کشوری که با پدیده مهاجرت روبرو می‌شود و پذیرای جمعیت بسیار زیادی می‌شود ناگزیر است در زمینه‌های مختلف هویت ملی ، کثرت‌گرایی و پی‌آمدهای فرهنگی آن دست و پنجه نرم کند.

قواعد، حقوق و مزایای شهروندی

همه کشورها خواهان ادغام مهاجران نیستند. بعضی از کشورها خواهان کارگران موقت هستند نه شهروندان (جدید). برخی از ممالک مهاجرپذیر با اقامت دایم این کارگران در کشورشان موافقت ، اما حاضر نیستند آنان را در حقوق و مزایای اجتماعی با افراد بومی یکسان و برابر بدانند. از سیاستهایی که درباره مهاجران اعمال می‌شود دست کم به سه مورد مشخص آن اشاره می‌شود:

۱- مهاجران به این دلیل پذیرفته می‌شوند که موقعیت‌های موقت در نیروی کار را پر کرده و خلاء موجود را برای مدتی محدود برطرف کنند. در این اثناء به کمترین خدمات اجتماعی (بیمه، بهداشت و ...) که برای رفتار اقتصادی موثر آنها مورد نیاز است، دسترسی خواهند داشت.

۲- به مهاجران اجازه اقامت نامحدود داده می‌شود، به آنان بسیاری از مزایای شهروندان تعلق می‌گیرد، اما خود و فرزندان‌شان از امتیاز شهروند شدن محرومند.

۳- مهاجران و فرزندان متولد شده آنان (در مکان جدید) به آسانی بعنوان شهروند پذیرفته می‌شوند.

مهاجران تا زمانی که بعنوان ساکن‌های موقت دیده می‌شوند نمی‌توانند جذب جامعه میزبان شوند؛ بدین معنی که جامعه میزبان جذب دایم آنان را نمی‌پذیرد. با کارگران میهمان معمولاً خوب برخورد می‌شود، از جمله به آنان علاوه بر کار، اقامتگاه و برخورداری از مزایای اجتماعی نیز داده می‌شود اما تا زمانی که جزء مهاجران موقت محسوب می‌شوند از نظر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بیگانه (خارجی) تلقی می‌شوند. نظام سیاست‌های مهاجرت موقت^۱، اغلب از آنچه مهاجران و یا دولت در نظر دارند با دوام‌تر است.

موقعیت فرزندان متولد شده مهاجران در سرزمین‌های جدید چگونه است؟ آیا به آنان بعنوان حق تولد^۲، شهروندی اعطا می‌شود؟ آیا به آنان هنگام بلوغ حق اخذ شهروندی داده می‌شود یا اینکه آنها نیز با موانعی که پدران مهاجرشان روبرو هستند، مواجه خواهند شد؟ آیا

1- Temporary Migration arrangements

2- birthright

جامعه بومی فرزندان را به زبان محلی تعلیم می‌دهد، یا با آنان مانند فرزندان شهروندان خود رفتار می‌کنند، و یا اینکه با جدا سازی اجباری، آنان را ترغیب به بازگشت به کشور خودشان می‌نمایند؟

تفاوتی که در کشورهای آلمان و فرانسه، در برخوردشان با کارگران میهمان و فرزندانشان وجود دارد آموزنده است. آلمان خود را یک کشور مهاجر پذیر^۱ نمی‌داند و بطور خودکار (اتوماتیک) شهروندی را به فرزندان تولد یافته مهاجران در آلمان عرضه نمی‌کند، و به سهولت به مشتاقان استحاله در جامعه آلمان شهروندی اعطا نمی‌نماید. فقط به آلمانی تباران (نژاد ژرمن) عضویت جامعه آلمانی داده می‌شود. (Hailbronner, 1989) و منحصراً آلمانی‌ها می‌توانند آلمانی تبار باشند. براساس همین دیدگاه است که سه نفر از اهالی ترکیه که مدت مدیدی در «مولن» نزدیک «هامبورگ» در آلمان اقامت داشتند و در یک جریان بمب‌گذاری قربانی شدند، مطبوعات آلمان از آنان به عنوان «ترکها» یاد کردند؛ حتی «بلیزارسلان» کودک هشت ساله‌ای که در آلمان متولد شده بود و در جای دیگری اقامت نداشت. آلمان تنها کشوری^۱ نیست که تمایلی به پذیرفتن مهاجران ندارد و از دادن عنوان شهروندی به آنان و فرزندانشان پرهیز می‌کند؛ کشورهای نفت‌خیز عرب نیز از شهروند نمودن میلیونها کارگر میهمان آسیایی و عرب امتناع می‌ورزند. رانده شدگان فلسطینی از اسرائیل و فرزندانشان به جز کشور اردن از شهروند شدن در سرتاسر خاورمیانه محرومند (Weiner 1982). در میان کشورهای اروپایی، مشکل شهروند شدن برای کارگران مهاجر یکسان نیست و در این باره تفاوت‌های زیادی وجود دارد.

در کشورهای اسکاندیناوی شهروند شدن به سهولت انجام می‌گیرد؛ در آلمان و سوئیس پر هزینه است: (Hammer, 1982, hoffman – Nowotny, 1985)

براساس قانون در کشور آلمان بومی شدن بعد از اقامت ده ساله امکان‌پذیر است، ولی این یک «حق» نیست و مقامات دولتی اختیار دارند که شهروند شدن را عرضه کنند یا نه. در کشور هلند فقط نسل سوم مهاجر هنگام ولادت می‌تواند کسب شهروندی کند؛ اما مهاجران می‌توانند پس از پنج سال اقامت و داشتن تخصص همراه با دانستن زبان هلندی شهروند آن کشور شوند. (Hammer, 1985)

برعکس، فرانسوی‌ها ملیت را یک مساله خونی و تولدی در نظر نمی‌گیرند بلکه بعنوان پدیده فرهنگ اکتسابی^۱ (در نظر می‌گیرند). اگر روستائیان را می‌توان فرانسوی کرد، مهاجران را نیز می‌توان. اگر کسی بتواند به زبان فرانسه صحبت کند، آداب معاشرت آنان را پذیرفته و با فرهنگ فرانسوی خو بگیرد و به آن افتخار کند، آن فرد می‌تواند فرانسوی شود. همچنانکه «ژرارد نویریئل» (Noiriell, 1992) مطرح کرده است فرانسه تعداد زیادی مهاجر ایتالیایی، اسپانیایی و بلژیکی را در نیمه دوم قرن نوزدهم و اسلاوهای لهستان، چکسلواکی و اوکراین را در فاصله بین دو جنگ جهانی جذب کرده؛ هرچند فرانسه خود را یک کشور مهاجرپذیر نمی‌داند.

سیاست دولت‌ها نسبت به شهروند شدن در نرخ‌های بومی شدن انعکاس می‌یابد. تعداد کمی از پنج میلیون مهاجر در آلمان (۷/۹ درصد جمعیت آلمان غربی پیش از اتحاد با آلمان

شرقی) شهروندان بومی شده‌اند. تعداد کثیری از آنان بیش از یک دهه در آلمان اقامت داشته‌اند؛ تقریباً هفتاد درصد از یک میلیون کودک خارجی متولد در آلمان، فاقد شهروندی هستند. در فرانسه فرزندان مهاجران که در آنجا متولد می‌شوند، می‌توانند در سن ۱۸ سالگی شهروند فرانسه شوند، اگر برای مدت پنج سال در فرانسه اقامت کرده و مرتکب جرم و جنایتی نشده باشند. قابل توجه اینکه در طول قرن نوزدهم، در فرانسه این نظریه حاکم بود که ملیت باید براساس «خون» باشد، این عقیده تا سال ۱۸۸۹ که قانون ملیت فرانسه^۱ و اصل (Jus Soli) برای تضمین اینکه بتوان فرزندان مهاجران بلژیکی و ایتالیایی را به خدمت سربازی برد برقرار بود. (Brubaker, 1984)

چندین کشور دیگر شهروندی را به آنهایی که می‌پذیرند اعطا می‌کنند. استرالیا در سال ۱۹۷۲ به سیاست مهاجرتی استرالیایی سفید^۲ خود پایان داد و از آن زمان یک سیاست مهاجرتی غیر تبعیضی داشته است (Carens, 1988b) و به مهاجران تمام حقوق را (بجز حق رای) و شهروندی آسان بعد از سه سال اقامت اعطا می‌کند. بالغ بر بیست و سه درصد جمعیت استرالیا در خارج متولد شده‌اند، که بجز اسرائیل دارای بالاترین نرخ‌ها در بین کشورهای صنعتی پیشرفته می‌باشد. یک مطالعه تحقیقاتی نشان می‌دهد که مهاجران آسیایی به شهروندی استرالیایی بیشتر ارجح می‌گذارند تا مهاجران انگلیسی. مهاجران کشورهای در حال توسعه دو برابر مهاجرین انگلیسی زبان، شهروند استرالیایی می‌شوند (Evans, 1987). بریتانیای کبیر هیچ‌گاه برنامه‌کارگران میهمان نداشت؛ مهاجران آن بیشتر از کشورهای مشترک‌المنافع

1- French Nationality Law

2- White Australia

هستند که با شرایط بسیار پیچیده‌ای حق اقامت و شهروندی به آنان داده می‌شود. امروزه بسیاری از خارج متولد شده‌ها در بریتانیا شهروند می‌باشند (Dummet and Nicol, 1995). مهاجران به ایالات متحده پس از پنج سال اقامت ممتد، اگر آنان در آزمون خواندن و نوشتن و صحبت کردن به زبان انگلیسی و همچنین در یک آزمون ساده در تاریخ و قانون اساسی آمریکا پذیرفته شوند، می‌توانند شهروند شوند. در واقع حق شهروند شدن دارند. تقریباً دو سوم مهاجرانی که پنج سال و بیشتر در آمریکا زندگی کرده‌اند، بومی شده‌اند. (در این باره رجوع شود به: (portes, 1987, Pachan, 1987, North, 1987, Gordon, 1990, Easterlin, et al, 1982 De sipio, 1987)

همین قوانین ایالات متحده آمریکا به افرادی که در آنجا متولد شده‌اند بطور اتوماتیک شهروندی را اعطا نموده (Schuck and Smith, 1985) و برخی حقوق و مزایای عمومی را برای خارجی‌ها (خارجی‌های غیرقانونی هم) باتوجه به متمم ۱۴ قانون اساسی مقرر می‌دارد.

دسترسی آسان مهاجران به شهروند شدن از بروز تضاد بین مهاجران و جمعیت بومی جلوگیری نمی‌کند. مخالفت با خارجی‌ها یک پدیده سراسری در اروپا می‌باشد که در سال‌های اخیر به علت رکود اقتصادی و افزایش پناهندگان از کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی، تشدید شده است. اکنون تقریباً در تمام کشورهای اروپایی احزاب دست راستی پیدا شده‌اند که همه ضد خارجی بوده و دولت‌ها را دعوت به پایان دادن مهاجرپذیری و ممنوع نمودن پناهنده‌گی می‌نمایند. علاوه بر اینکه مخالف اعطای شهروندی به مهاجران و فرزندان‌شان هستند در بعضی از کشورها خواهان عودت مهاجران به کشورهای خودشان می‌باشند. در بیشتر این کشورها مجادله و مناظره بر سر این نیست که آیا مهاجران جدید باید پذیرفته شوند؟ جواب بطور

یکسان «نه» است، بلکه بر سر این است که آیا مهاجران کنونی و فرزندان محلی متولد شده^۱ آنان به شهروندی پذیرفته شوند؛ یا اینکه درها باید به روی پناهندگان باز بماند؛ اینکه آیا مهاجرت به معنی چند فرهنگی است؟

تضاد بین مهاجران و جمعیت بومی بستگی زیادی به قوانین شهروندی و بومی شدن آن کشور دارد. کشورهای مهاجرتی که دارای قوانین و مقررات آسانی برای شهروندی و بومی شدن می‌باشند درگیر گفتگوها و بحثهایی در همین زمینه می‌باشند که عموماً در دو مقوله خلاصه می‌شود:

اولاً چه تعداد و چه کسانی باید پذیرفته شوند؟ ثانیاً چگونه از ورود غیرقانونی مهاجران جلوگیری شود؟ اما بحث چگونه رفتار کردن با مهاجران قانونی به اندازه مهاجران غیرقانونی موضوع اختلاف برانگیزی نبوده است.

تعجب‌آور نیست که شدیدترین حملات ضد خارجی در اروپای غربی در کشور آلمان صورت گرفته؛ کشوری که برای بومی کردن مهاجران بسیار سخت‌گیر است، جایی که انتظار عمومی، ملیت آلمانی را مساوی با تبار آلمانی می‌دانند. کشورهایایی که بومی شدن را آسان‌تر می‌کنند و به فرزندان محلی متولد شده مهاجران، شهروندی اعطا می‌نمایند نیز بدون تنش نیستند ولی یکی کردن (استحاله) معمولاً روان‌تر بوده است. مخصوصاً برای نسل دوم. غریب نوازی نظام سیاسی در جهت به دست آوردن شهروندی و ملیت به هیچ وجه تنها عامل مؤثر در استحاله مهاجران و فرزندانشان و اینکه تضادهایی بین مهاجران و بومی‌ها ایجاد می‌گردد نیستند ولی به وضوح یکی از مهمترین عوامل است؟

تمایل جامعه میزبان به استحاله مهاجران در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور؛ و در نتیجه توانایی مهاجران برای حل شدن به میزان زیادی شدیدتر است، اگر شهروندان احساس کنند که برای ورود مهاجران کنترلی در کار است در مقایسه با زمانی که ورود مهاجران بدون نظم و کنترل باشد. مهاجرت‌های غیرقانونی و هجوم غیرقابل کنترل پناهندگان احساسات بیگانه ستیزی^۱ را در بیشتر جوامع تشدید می‌کند. ایالت کالیفرنیا نمونه بارزی از رشد ناراضیاتی عمومی به خاطر میزان بالای مهاجرت‌های غیرقانونی را ارائه می‌نماید. در نوامبر ۱۹۹۴، ۵۹ درصد از رای‌دهندگان کالیفرنیا در یک همه‌پرسی، خواهان عدم اعطای تسهیلات در زمینه تحصیل، خدمات اجتماعی و پزشکی به مهاجران غیرقانونی بودند.

همچنین سرویس‌دهندگان را ملزم می‌کرد تا به شناسایی افراد مشکوک که غیرقانونی وارد کشور شده بودند، پردازند. انگیزه بسیاری از شهروندان در این باره ملاحظات توزیع نامناسب هزینه‌های ارائه خدمات به مهاجران بین ایالت و دولت مرکزی و عدم توانایی دولت مرکزی در کنترل ورود مهاجرانی بود که می‌خواستند به بازار کار دسترسی پیدا کنند. این ملاحظات منحصر به کالیفرنیا و یا دیگر ایالت‌های آمریکا نیست بلکه در ژاپن و کشورهای اروپایی غربی هم هست. رشد جهانی مهاجرت‌های غیرقانونی و ادعاهای ناروای آنان برای پناهندگی می‌تواند نگرش دولت‌ها و ملت‌ها را درباره مهاجرت‌های قانونی و استحاله آنان در جوامع‌شان تحت تأثیر قرار دهد.

ترجیحات مهاجران

عامل دیگر استحاله این است که آیا مهاجران دوست دارند در جامعه جدید حل شوند. اگر مهاجران انتظار بازگشت به وطن‌شان را داشته باشند و جامعه میزبان را موقتاً برای کسب درآمد و یا بعنوان پناهگاهی موقت از تحت تعقیب بودن در وطن خویش انتخاب کرده باشند، آنان احتمالاً خواهان طی کردن فرآیند هویت یابی مجدد - فرآیندی که برای استحاله محوری می‌باشد - نخواهند بود.

تمایل یادگیری زبان محلی مهم است ولی به خودی خود کافی نیست. این مهم است که آیا مهاجر حاضر به پذیرش یک هویت جدید می‌باشد، اینکه خود را فرانسوی، آمریکایی، انگلیسی، اسرائیلی یا استرالیایی بنامد. تمایل به تغییر هویت، یا حداقل اضافه کردن یک هویت دومی - احتمالاً از جمله دردناکترین تجربه‌های روانی است که بشر با آن مواجه می‌شود و همچنین یکی از آزادی بخش‌ترین تجربه‌هاست - در درجه اول توسط تمایل فرهنگ میزبان به پذیرش مهاجر در درون خود شکل می‌گیرد. تا زمانی که فرهنگ میزبان مهاجران را بعنوان بیگانگان دائمی می‌نگرد، و شهروندی را از آنان دریغ می‌دارد، مهاجران به هویت‌های موجود خود می‌چسبند. آلمانی‌ها اغلب به این نکته اشاره دارند که مهاجران ترک نمی‌خواهند که شهروند آلمانی شوند، بنابراین نیازی نیست که آلمان قوانین مربوط به بومی شدن را آسان‌تر کند. سیاست محروم‌سازی، اگرچه نسبت به پذیرفته شدن را بالا می‌برد.

عامل تعیین‌کننده دیگر نگرش مهاجران نسبت به تطبیق با جامعه میزبان، این است که چه وضعیتی در کشور قبلی خویش از نظر سیاسی و اجتماعی دارند؟ اگر مهاجران بدانند که دیگر نمی‌توانند به میهن خویش بازگردند هیچ فرصتی را برای کسب هویت جدید از دست نخواهند

داد. نمونه‌های فراوانی را می‌توان ذکر کرد: یهودی‌های اروپایی در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم به آسانی خود را با میهن جدید خویش (آمریکا) تطبیق دادند. ارمنی‌ها از روسیه و ترکیه، یونانی‌ها از ترکیه، بهایی‌ها از ایران، هندیان از اوگاندا، هندوها از پاکستان، مسلمانان از هند، یهودی‌ها از آفریقای شمالی و دیگر مردمان «مطروء»^۱ با اشتیاق به دنبال شهروندی و هویت جدید در وطن‌های جدید خود، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، کانادا، استرالیا، یونان، هند، پاکستان و اسرائیل رفتند.

به وجود آمدن محله‌ای مخصوص^۲ در وطن جدید بعضی اوقات مانعی است در فرآیند استحاله، به‌ویژه در برابر یادگیری زبان و فرهنگ جامعه میزبان. علی‌ایحال، به این محله‌های مخصوص اغلب به عنوان پناهگاهی نگریسته می‌شود، که مهاجر جدید را با محیط تازه سازش می‌دهد. تفاوت در این است که آیا محله مخصوص یک اقامتگاه همیشگی است یا یک ایستگاه بین راه، و آیا این اجتماع مهاجران آزادانه قادر به ورود در جامعه بزرگتر هستند، یا اینکه توسط مقررات شغلی و مسکونی موطن جدید محدود به محله‌ای مخصوص می‌شوند. نفس جدایی مهاجران در محله‌های مخصوص مانعی برای استحاله نیست. اگر مهاجران و فرزندان‌شان مانند دیگر اعضای جامعه قادر به بالابردن سطح تحصیلات خود بوده و بتوانند بیرون از محله مخصوص شغلی به دست آورند؛ ولی جدایی همراه با تحصیلات محدود، فرصت‌های شغلی محدود، جدایی را تحکیم می‌کند و اغلب بین مهاجران و بومی‌ها و گاهی بین جوامع گوناگون مهاجران تضاد به وجود می‌آورد. فرآیند استحاله زبانی سریع‌تر صورت

1- Rejected

2-Enclave

می‌پذیرد، اگر مهاجرت یک جریان ممتد و بزرگ نباشد. زمانی که جریان مهاجرت به هر دلیلی پایان یافته و یا بسیار کاهش یابد ارتباطها با وطن احتمالاً به حداقل می‌رسد، و فرآیند استحاله شتاب پیدا می‌کند. یک جریان ممتد از افراد هم وطن که با خود اخبار و زبان وطن را به همراه می‌آورند مخصوصاً اگر بیشتر تازه واردان خود را مهاجر موقت بدانند، ممکن است اراده مهاجر را برای بدست آوردن یک هویت جدید در وطن جدید تضعیف نماید. همچنین نزدیکی و دسترسی آسان به موطن اصلی و بازگشت زیاد مهاجران ممکن است سرعت تشکیل هویت را کند نماید. سوال اساسی این است که چه انگیزه‌هایی برای یادگیری زبان جامعه میزبان برای مهاجران وجود دارد؟ و بطور کلی‌تر برای پذیرش الگوهای رفتاری که آنها را بیشتر در نظر جامعه میزبان مقبول نماید، برای مثال، برای تحصیل، اسکان و اشتغال چه فرصت‌هایی در اختیار آنان است؟

تمایل مهاجران برای استحاله شدن نیز بستگی دارد به نحوه به دست آوردن شهروندی، مخصوصاً برای فرزندان مهاجران. اگر فرزندان محلی متولد شده خارجی‌ها، هنگام تولد، به وسیله بومی‌ها و خودشان بعنوان آمریکایی، استرالیایی و اسرائیلی و یا انگلیسی منظور شوند این مسئله تاثیر روانی زیادی دارد تا اینکه مجبور باشند تا سن ۱۸ سالگی صبر کنند تا شهروندی رسمی شوند. (داشتن حق) شهروندی هنگام تولد به معنی تساوی بدون قسید و شرط می‌باشد. افرادی که باید صبر کنند تا هنگام بلوغ و بعد درباره محله‌های مخصوص به مناطقی که بیشتر مهاجران یک کشور در آنجا زندگی می‌کنند اطلاق می‌شود، مانند محله چینی‌ها در شیکاگو آمریکا و محله ایرانی‌ها در لوس آنجلس از ایالت کالیفرنیا آمریکا.

شهروند شدن تصمیم بگیرند توسط دوستان ، اقوام و دولت کشور قبلی شان برای «تسلیم» نکردن هویت والدین شان تحت فشار هستند.

درباره اینکه مهاجران تمایل بیشتری به استحاله نشان می‌دهند اگر جامعه میزبان برای فرهنگ آنان ارزش بیشتری قائل شود ، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. بسیاری از فرانسوی‌ها این نظر را دارند که استحاله باید تمام عیار باشد. و اینکه دولت فرانسه نیازی ندارد که فرهنگ و زبان مهاجران را به رسمیت بشناسد ، بلکه وظیفه مهاجران است که زبان فرانسه را یاد بگیرند ، همچنین تاریخ و ادبیات آن را و خود را با ارزش‌های فرانسوی سازگار نمایند. برعکس، جامعه‌های مهاجرتی مانند کانادا، استرالیا، ایالات متحده امریکا و اسرائیل بیشتر مایلند به اعطای استقلال فرهنگی به مهاجران و پذیرش برخی از عناصر فرهنگی مهاجران و احترام گذاشتن به مسایل قومی و ارزش گذاشتن به آنها به وسیله جامعه میزبان. یکی از مسایل لاینحل این است که آیا افتخار به فرهنگ خودی استحاله را برای مهاجران آسانتر می‌کند و یا فرآیند آن را کند می‌سازد. همچنین اگر فرهنگ میزبان با دیده تحقیر به فرهنگ مهاجر نگاه کند، آیا آنان عزت نفسی که برای تحرک اجتماعی نیاز است را از دست می‌دهند، آیا موجبات نارضایتی در بین آنان نشده و روند استحاله را کند و متوقف نمی‌کند؛ و یا اینکه اینطور نبوده و حاشیه‌ای بودن فرهنگی^۱ غیر هویت را تسریع می‌کند.

موضوعات کمی در ارتباط با جذب مهاجران به اندازه «چند فرهنگی»^۲ که واژه‌ای مورد نزاع و درست توصیف نشده است - احساسات مخالفان و طرفداران را برانگیخته، مناظرات

1- Cultural marginality

2- multiculturalism

سیاسی تولید کرده است. طرفداران «چند فرهنگی» این موضوع را از جنبه مثبت آن نگرسته و آن را مجموعه سیاست‌هایی می‌دانند که هدفش تواناسازی و حتی ترغیب مهاجر است به نگهداری زبان، فرهنگ، هویت و مخصوصاً تاریخ خود و اینکه جوامع مهاجری بعنوان یک نیروی منسجم عمل کنند. بنابراین طرفداران «چند فرهنگی» خواهان تحصیلات دو زبانه^۲ هستند، نه به عنوان یک مرحله انتقال برای یادگیری زبان جامعه میزبان، بلکه بعنوان وسیله‌ای برای نگهداری هویت فرهنگی و زبانی. «چند فرهنگی»ها همچنین ممکن است خواهان حمایت مالی دولتی برای فعالیتهای فرهنگی توسط اجتماعات مهاجر باشند، و این اجتماعات را برای سازمان‌دهی سیاسی و انتخاب اعضا از بین خود برای نهادهای قانونگذاری تشویق و ترغیب می‌کند.

۲- تحصیلات دو زبانه یعنی اینکه یک مهاجر مادامی که زبان کشور جدید را یاد می‌گیرد، موضوعات درسی را به زبان خودش به او بیاموزند.

منتقدان «چند فرهنگی» دارای این نظریه هستند که تحصیلات دو زبانه ممکن است فرزندان مهاجران را در حاشیه بازار کار نگاه داشته و موجب جدایی آنان از جامعه میزبان شود. همچنین منتقدان با انتخابات جداگانه که اجتماعات قومی را قادر به انتخاب رهبران خود در نهادهای قانونگذاری می‌کند، و در نتیجه سیاستمداران را از به دست آوردن حمایت انتخاباتی اقلیت‌های قومی محروم می‌کند، مخالفند.

فرانسوی‌ها هنوز درباره دختران مسلمانی که با روسری در جامعه ظاهر می‌شوند و لائیک‌ها آن را حمله‌ای علیه اساس «لائسیسم» و طرفداران تساوی حقوق زنان، این عمل را سرکوب زنان توسط اسلام دانسته، بحث و جدل دارند. بعضی دیگر از حق مسلمانان به ادعای

هویت مذهبی خویش حتی در نهادهای عمومی دفاع می‌کنند. در بریتانیا بسیاری از مسلمانان از دولت تقاضای بودجه‌ای برای مدارس خصوصی مسلمانان کرده‌اند؛ باتوجه به اینکه دولت به مدارس خصوصی یهودی و مسیحی کمک مالی می‌نماید. عده‌ای در این باره اخطار می‌کنند که دولت ممکن است با این عمل اصول‌گرایی مذهبی را پرورش دهد. در ایالات متحده آمریکا مساله چند فرهنگی بیشتر حول برنامه‌های درسی چند فرهنگی در مدارس و آموزش و پرورش متمرکز شده است که از نظر طرفداران وسیله‌ای است برای دادن غرور به مهاجران و از نظر منتقدان راهی است که رهبران اجتماعات قومی توسط آن جوانان را به مقاومت در برابر استحاله ترغیب و حتی مجبور می‌کنند. در هریک از اجتماعات قومی در ایالات متحده آمریکا تفاوت‌های اساسی درباره نگرش آنان نسبت به استحاله زبانی و فرهنگی وجود دارد. مهاجران روسی و آسیایی در ایالات متحده در برابر برنامه‌های دولت که فرزندان آنان را ملزم به حضور در کلاس‌هایی به زبان قومی‌شان می‌کند، مقاومت نشان می‌دهند و در عوض ترجیح می‌دهند که فرزندان‌شان برای دست یافتن به آموزش عالی و پیشرفت اقتصادی در کلاس‌هایی که به زبان انگلیسی تدریس شود حضور یابند. ولی خیلی (نه همه) از آمریکایی‌های اسپانیایی زبان مشتاقند به گذاشتن فرزندان‌شان در کلاس‌های اسپانیولی، برای تقویت هویت مکزیک‌ای آمریکایی یا پورتوریکایی آنان.

اختلافات و شکاف‌های بسیاری بین مسلمانان در فرانسه و در انگلیس درباره جدا کردن مدارس وجود دارد. عده‌ای طرفداران جدا بودن مدارس با محتوای اسلامی هستند و گروهی بالائیک شدن و استحاله فرهنگی موافقت می‌کنند. بعلاوه اختلافات سنی هم وجود دارد. جوانان گاهی استحاله‌گراتر هستند از والدین‌شان، و در جاهای دیگر در نگهداری هویت فرهنگی خود

افراطی‌تر، این مسایل لاینحل باقی مانده است زیرا طرفداران مواضع گوناگون در این مورد که اهداف مطلوب چیست اختلاف نظر دارند، برخی نسبت به تحرک اجتماعی حساسند، بعضی نسبت به روابط بین گروهی بهتر، عده‌ای نسبت به محافظت از اجتماعات فرهنگی متمایز، یا نسبت به استحاله فرهنگی.

اینکه چه سیاست‌های دولتی، نگرش‌های عمومی و شرایط خارجی تمایل مهاجران نسبت به استحاله را تحت تأثیر قرار میدهد، یک مساله پیچیده‌ای است اما این روشن است که تمایل به استحاله شدن یک ویژگی اساسی این فرآیند است.

ساختار بازار کار

از دیگر عوامل مؤثر در جذب مهاجران به جامعه میزبان، از نظر اجتماعی و اقتصادی، ساختار بازار کار است. آیا مهاجران و فرزندانشان محدود به شغل‌هایی که بومیان نمی‌خواهند و فرصت و شانس پیشرفت را هم ندارد، می‌باشند؟ آیا جامعه بومی بر این عقیده‌اند که فرزندان مهاجران تحصیل نکرده فقط شایستگی مشاغل پست و پایین والدین مهاجرشان را دارند؟ آیا آموزگاران کودکان مهاجر، آنان را ناتوان‌تر از کودکان بومی دانسته، بنابراین محکوم به پذیرش کارهای پست می‌دانند؟

استخدام گزینشی مهاجران برای پر کردن مشاغل پست، در اقتصادی که تکنولوژی جدید سریع کسب می‌شود، و جایی که مهارت‌های مغزی و تحصیلات برای پویایی، اساسی هستند، منجر به یک جامعه دو شاخه می‌شود که مهاجران اجباراً در مشاغل پایین در بازار کار می‌مانند. آنان بردگان هستند در اقتصاد و در نظام اجتماعی و سیاسی. در آغاز قرن جدید،

مهاجران فاقد مهارت در ایالات متحده آمریکا وضع متفاوتی با مهاجران فاقد مهارت امروزی داشتند. آن زمان افراد با تحصیلات پایین ولی با انگیزه شخصی، فرصت تحرکات بیشتری داشتند، ولی اکنون زمانی است که برای تحرک اجتماعی نیاز به تحصیلات بالایی می‌باشد. به همین دلیل گروهی خواهان یک سیاست مهاجرتی گزینشی هستند که اولویت را به افرادی با پایه تحصیلات بالاتر بدهند تا استحاله آنان را در بازار کار آسان‌تر کند. مهاجران آسیایی در ایالات متحده آمریکا که اکنون از مهاجران قانونی از آمریکای لاتین پیشی گرفته‌اند (Gordon, 1990) علیرغم تاریخ طولانی تعصب نژادی علیه آسیایی‌ها در ایالات متحده، در اقتصاد و جامعه آمریکایی آسان‌تر استحاله شده‌اند تا مهاجران کم سوادتر مکزیکی، پورتوریکویی و مناطق دریای کارائیب.

تعداد زیادی از مهاجران هندی، هنگ‌کنگی، تایوانی، کره جنوبی و فیلیپینی دارای پایه تحصیلاتی هستند که آنان را قادر ساخته تا مشاغلی را با درآمدهای بالا اشغال کنند. برای مثال جمعیت هندی - آسیایی در ایالات متحده آمریکا، میانگین تحصیلات بالاتری را از آمریکایی‌های سفید پوست دارد. آنان میزان و تعداد بالایی از بومی شدن را دارند، فرزندانشان در مدارس و در بازار کار موفق‌ترند تا مهاجران کم سوادتر آمریکای لاتین. تحرک بین نسلی عنصری کلیدی است در فرآیند استحاله، عدم این پدیده اغلب تحقیر قومی و نژادی را تقویت می‌کند، حتی وقتی تبعیض نیز وجود ندارد.

مهاجران تحصیل کرده ممکن است موفق‌تر باشند، اما تقاضا در بیشتر جوامع صنعتی برای افراد کم مهارتی است که بتوانند از پیران نگهداری کنند یا مواظب بچه‌ها باشند، و در مغازه‌ها و رستوران‌ها کار کنند و خانه‌ها را تمیز کنند و بسیاری از کارهای پست را انجام دهند

با دستمزدی پایین‌تر از حداقل آنچه که سازمان تأمین اجتماعی در بعضی کشورها می‌پردازند. تقاضای بسیاری از کارفرمایان برای کارکنان با مهارت کم و دستمزد پایین یک عامل تعیین‌کننده‌ای است که تداوم جریان مهاجران غیرقانونی را به ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اروپای غربی به دنبال دارد. پذیرش قانونی و غیرقانونی مهاجران فاقد مهارت تأثیری منفی بر جریان استحاله مهاجران داشته است. این نظریه معروف است که استحاله فرهنگی عموماً بستگی به وضعیت تحصیلی، اجتماعی و اقتصادی دارد. و این مساله را مطرح می‌کند که یک نیروی کار مهاجرتی فاقد مهارت که با دستمزد کم در مشاغل پست اشتغال دارد، و در بعضی مواقع نیز به خاطر غیرقانونی بودنش حاشیه‌ای شده است، احتمال تجربه کردن تحرک بین نسلی را ندارد. و اگر به حال خود رها شود، بازار کار در کشورهای صنعتی پیشرفته بیشتر احتمال استخدام چنین کارگران فاقد مهارتی را دارد تا استخدام تحصیل کرده‌ها.

تفاوت در نرخهای تحرک اجتماعی بین گروههای گوناگون مهاجر در یک کشور و بین فرزندان مهاجران و فرزندان محلی متولد شده، می‌تواند نتیجه یکی از عوامل زیر باشد:

- تبعیض در آموزش و پرورش و اشتغال.

- ویژگی‌های اجتماعات گوناگون مهاجری، که شامل موارد زیر می‌شود:

میزان ارزش‌گذاری آنان به آموزش و پرورش؛ سطوح آرزوهای بلندپروازانه اعضاء، عزت نفس آنان، تنفر آنان از رفتارهای نابهنجار، و اینکه آیا اعضای خانواده و گروه همدیگر را حمایت می‌کنند؟ و مجموعه‌ای دیگر از تفاوت‌های گروهی که به آسانی قابل شناسایی نیستند؛ ولی بعضی گروه‌ها را در غلبه بر تبعیض و داشتن میزان موفقیت اقتصادی - اجتماعی بیشتری توانا می‌کنند. یکی از موضوعات تحقیقی پایدار و حل نشده این است: آیا موفقیت یک گروه و

شکست گروه دیگر، نتیجه تفاوت‌های بین گروه‌هاست، یا تفاوت‌های بین فرصت‌ها و محدودیت‌های از خارج تحمیل شده ؟

این به خودی خود آشکار نیست که میزان مهاجرت یک عامل مهم در آمادگی جمعیت بومی نسبت به پذیرش مهاجران و فرزندانشان باشد. میزان بالای مهاجرت به ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۸۰ (حدود یک میلیون نفر در سال) منجر به یک موج بیگانه ستیزی نشد؛ در حالیکه احزاب دست راستی ضد مهاجرت در سراسر اروپای غربی افزونی گرفت؛ حتی زمانی که میزان مهاجرت شدیداً کاهش یافت. مجموعه‌ای از دلایل دیگر را می‌توان آورد: جوامع مهاجرتی با دارا بودن یک تاریخ و (مهم‌تر) یک ایدئولوژی مهاجرتی، کمتر امکان دارد بیگانه ستیزی تولید کنند تا کشورهایی که خود را «جوامع مهاجران» تلقی نمی‌کنند؛ حتی اگر از نظر تاریخی مهاجران زیادی داشته باشند، نواحی چند فرهنگی یک کشور معمولاً تحمل بیشتری برای تنوع فرهنگی تولید شده توسط مهاجران دارند تا نواحی همگن. تنوع در بین مهاجران از نظر کشور مبدأ و در فرهنگشان از نظر سیاسی و فرهنگی کمتر تهدید کننده است، تا وقتی مهاجران عمدتاً از یک کشور یا منطقه فرهنگی باشند. گروهی از مهاجران و پناهندگان غیرقابل کنترل، از مهاجرانی که از راههای قانونی مهاجرت وارد کشوری شوند بیشتر تهدیدکننده به نظر می‌رسد - همچنین میزان بالای بیکاری - بدون کاهش در آینده‌ای نزدیک - خصومت اقشار پایین نیروی کار جمعیت بومی را نسبت به مهاجران بر می‌انگیزد؛ حتی اگر شواهد کمی مبنی بر جایگزینی (شغلی) در دست باشد. البته در اینگونه موارد ممکن است به استثناهایی برخورد کرد. اما به هر حال، تجارب اخیر بیشتر کشورهای مهاجرتی نشان می‌دهد که اینها عوامل تعیین‌کننده مهمتری هستند تا حجم مهاجرت و اینکه مهاجران و بومی‌ها چگونه ارتباط برقرار می‌کنند. این توضیح

لازم است: در یک اقتصاد با رشد آهسته مهاجران اغلب آشکارا در رقابت با جمعیت بومی و با یکدیگر هستند. برای پذیرش در نظام آموزشی، برای اجاره‌خانه، برای کنترل مشاغل خرده فروشی و برای دیگر شغلها رقابت وجود دارد؛ هنگام رکود اقتصادی احتمال حاد شدن تنشها بسیار است. گروه‌های سیاسی ضد مهاجرتی معمولاً در محله‌های طبقات کارگری در این هنگام رشد می‌کنند و حامیانی را از بین جوانان بومی که از موفقیت مهاجران ناراضی هستند برای خود جلب و جذب می‌کنند، مثلاً حملاتی که به وسیله نوجوانان سفید پوست با حمایت و همراهی حزب ملی انگلستان^۱ علیه مهاجران آسیایی شرقی صورت گرفت؛ و حملاتی که توسط نئونازی‌ها در آلمان علیه ترکها و کولی‌ها تحت چنین شرایطی صورت گرفت. رقابت برای مشاغل و مسکن، روابط بین مهاجران و اقلیت‌های قومی بومی را تشدید می‌کند. حملات سیاهپوستان علیه مغازه‌داران کره‌ای در لوس آنجلس در سال ۱۹۹۲ از اینگونه موارد است. تجارب اخیر جوامع پیشرفته صنعتی، فرضیه‌های زیر را درباره عواملی که به جذب مهاجران در اقتصاد، فرهنگ، نظام اجتماعی و حکومت جامعه میزبان کمک می‌کند پیش روی ما می‌گذارد:

- هنگامی که جامعه میزبان با اعطای شهروندی، مهاجران را بعنوان اعضای دائمی جامعه منظور می‌کند و مهاجران نیز سریعاً شهروندی و هویت جدید را بپذیرند.

- هنگامی که فرزندان مهاجران از زمان تولد بعنوان بومی تلقی می‌شوند و همان فرصت‌های تحصیلاتی که به فرزندان بومی داده می‌شود برای آنها نیز فراهم گردد.

- هنگامی که ویژگی‌های مهاجران مشخصاً برای تحرک اجتماعی در بازار کار جامعه میزبان مناسب باشد.

- هنگامی که اقتصاد جامعه میزبان گسترده باشد و بدینوسیله فرصت‌هایی برای مهاجران فراهم آورد - بطوریکه رقابت را بین مهاجران و بومی‌ها کاهش دهد؛
- هنگامی که ساختار بازار کار فرصت‌های تحرک شغلی برای مهاجرانی که خواهان آن هستند، فراهم آورده.
- هنگامی که جامعه میزبان فرهنگ و ارزش‌های جامعه مهاجری را تحقیر نکند. (حتی اگر آن را به رسمیت نمی‌شناسد)؛
- هنگامی که جریان مهاجرت به اندازه کافی متنوع باشد یا تعداد افراد از یک منبع به قدری زیاد نباشند که آنان بتوانند محله‌های مخصوص خودکفایی بسازند که مهاجران بتوانند همدیگر را استخدام کنند، با یک زبان سخن بگویند، خود را از جامعه بزرگتر (میزبان) مجزا کنند. هنگامی که سیل مهاجران و پناهندگان توسط جامعه میزبان قابل کنترل تلقی گردد.
- هنگامی که دولت جدایی در مدارس، اشتغال و مسکن را تشویق و یا ایجاب نکند (هرچند که ممکن است آن را مجاز بداند).
- هرچند این فرضیه‌ها ممکن به نظر می‌رسند اما هرکدام نیاز به تحقیق تجربی مقایسه‌ای دارند. جالب است ببینیم که چه تعدادی از این عوامل، از خط مشی‌های دولت تأثیر می‌پذیرند. خط‌مشی‌های مهاجرتی، ویژگی‌های مهارتی و تحصیلاتی آنهایی را که پذیرفته می‌شوند، تعیین می‌کنند. دولت‌ها میزان و منابع مهاجرت را تعیین می‌کنند. دولت‌ها سطح مهاجرت‌های غیرقانونی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. هرچند آنان همیشه نمی‌توانند آن را کنترل نمایند - حکومتها تعیین می‌کنند که به چه کسانی شهروندی اعطا شود، و یا چه حقوق و مزایایی باید به مهاجران مختلف داده شود. حکومت‌ها می‌توانند توسط خط‌مشی‌های تحصیلاتی و مسکن، استحاله را

تشویق کنند و یا باز دارند. با این حال وقتی که میزان پیچیدگی و تشتت نیروهای سیاسی را در بیشتر جوامع در نظر بگیریم، و اینکه برای دولت‌ها (مخصوصاً در کشورهای با رشد اقتصادی پایین) تنظیم خط مشی‌های ترغیب کننده استحال مهاجران چقدر مشکل است، می‌توان حدس زد که: چرا استحال در بیشتر کشورها هنوز با مشکل روبروست.